



درآمدی بر معنا و مفهوم صلح در روابط بین الملل؛ رویکرد اسلام سیاسی فقهاتی

هادی آجیلی* / علی اسماعیلی اردکانی**

(۱۰۵-۱۳۴)

چکیده

تمامی ادیان و مذاهب بزرگ در باره صلح به تأمل و به عرضه آموزه پرداخته‌اند. در این زمینه، اسلام نیز آموزه‌ها و ایده‌هایی دارد اما صورت‌بندی فقهتانی جامع از آن، به میان نیامده است. از این رو، تولید آثار نظری آکادمیک در این عرصه، مورد توجه جدی صورت نگرفته است. پرسش این است: گفتمان اسلامی در ایران پیرامون مفهوم صلح در عرصه روابط بین الملل چگونه مفهوم‌سازی کرده و چه آموزه‌هایی دارد؟ (سؤال گمان این است که گفتمان اسلامی، با استناد به مبانی مورد نظر خود، انگاره‌های سلیبی و ایجابی را در زمینه مفهوم صلح ایجاد کرده که هدف اصلی آن تحقق صلح پایدار به مرکزیت توحید و امت است. (فرضیه) نوشتار حاضر، در واقع، به دنبال تبیین، تدوین، استنباط و، در نهایت، ارائه تئوریک بخشی از این آموزه‌ها در یک حوزه مفهومی معین در عرصه روابط بین الملل است. (هدف) نگارندگان درصددند تا، با توجه به روش تحلیل و چارچوب نظری گفتمان، دیدگاه گفتمان مسلط در جمهوری اسلامی ایران در قبال مفهوم و متغیر کلیدی صلح، آن را در عرصه روابط بین الملل را بررسی کنند. (روش) عرضه مفهومی جدید از صلح در قالب گفتمان اسلام سیاسی - فقهاتی مبتنی بر دو پایه عدالت و معنویت که به صلحی پایدار جهانی می‌انجامد از نتایج این مقاله است. (یافته)

واژگان کلیدی:

صلح، جنگ، تحلیل گفتمان، اسلام، روابط بین الملل

*. استادیار گروه روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبایی - hadiajili@yahoo.com

** . دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبایی - Shz.esmaeili@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۰/۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۲۱

مقدمه

هر چند قرار دادن پارادایمی نظری با عنوان دین اسلام در کنار پارادایم‌های نظری رایج در عرصه روابط بین‌الملل، از جمله رئالیسم و لیبرالیسم و مارکسیسم، کماکان با نگاهی تردیدآمیز مواجه است، به نظر می‌رسد این تردیدها اغلب به دلیل فقدان ادبیات نظری کافی در این حوزه و نارسایی تلاش‌های پژوهشگران اسلامی در بهره‌گیری از آموزه‌های دین اسلام در عرصه روابط بین‌الملل در چارچوب‌های نظری است. به عبارت دیگر، ادعای جهان‌شمولی، خاتمیت و اکمل بودن اسلام هم در سطح نظریه‌پردازی و هم در سطح رفتارهای واقعی، اقدامات عینی و عملی مسلمانان در عرصه بین‌المللی قراین و شواهدی را گوشزد می‌کند که بر اساس آنها می‌توان اصل وجود آموزه‌های نظری اسلام را در عرصه مذکور مفروض انگاشت و تلاش نمود تا این آموزه‌ها مدون، منسجم، منظومه‌وار و قابل عرضه در حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل باشند.

از این رو، نگارندگان بر آن اند تا، با استمداد از یک چارچوب تئوریک مقبول، انگاره‌ها، آموزه‌ها و ایده‌های موجود در دین اسلام را در قالب گفتمان اسلام سیاسی - فقهاتی صرفاً در حوزه مفهوم‌سازی صلح در عرصه روابط بین‌الملل استنباط و تدوین نمایند، چراکه، از سویی، در دین اسلام، مانند بیشتر ادیان جهان، سنت قدرتمند و ماندگاری از صلح‌طلبی و مخالفت با جنگ وجود دارد و، از سوی دیگر، مفهوم صلح در مطالعات صلح و امنیت به عنوان یکی از زیرشاخه‌های اساسی روابط بین‌الملل اهمیت دارد و توانسته هم‌پا با توسعه این نظریه‌ها نمود یابد، به طوری که تئوری‌های روابط بین‌الملل به صورت گسترده موضع‌گیری‌های خود در برابر این مفهوم را مشخص و مدون می‌کنند که خود می‌تواند مبنای خاستگاهی برای سایر مفهوم‌سازی‌ها و تئوری‌پردازی‌ها شود.

این مقاله می‌کوشد تا، پس از ارائه یک قالب و روش‌شناسی تئوریک در چارچوب گفتمانی، به مبانی فکری و نظری گفتمان اسلام سیاسی - فقهاتی در عرصه روابط بین‌الملل بپردازد. پس از آن، با ذکر دیدگاه نظری موجود در روابط بین‌الملل در مورد

صلح و با آگاهی نسبت به آن، به بیان زنجیره نفی گفتمانی و زنجیره هم‌ارزی و آموزه‌های ایجابی آن پیرامون مفهوم صلح در این گفتمان اسلامی خواهد پرداخت و در قسمت پایانی مقاله نیز به پیامدهای تجویزهای مورد نظر این گفتمان اشاره کند.

روش و چارچوب نظری

برای تحقق هدف این نوشتار، ضروری است که از یک قالب و روش‌شناسی تئوریک استفاده شود. بدین منظور، به نظر می‌رسد نظریه و روش تحلیل گفتمان، بر اساس قرائت لاکلا و موفه^۱ محمل مناسبی است. در چارچوب این نظریه این امکان فراهم می‌شود که، ضمن اذعان به وفادار نبودن به الزامات هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی آن نظریه، از گفتمان به مثابه یک قالب تحلیل و روش تئوریک صرف بهره‌برداری شود. البته، در مورد این نظریه ادبیات موسّعی موجود است که بیان آنها در حوصله این نوشتار نیست.

(Mouffe, 2001 ؛ Van Dijk, 2006؛ Hansen Lene, 2006)

در این نوشتار، تنها به صورت مختصر می‌توان گفت که بر اساس روش تحلیل گفتمانی لاکلا و موفه، می‌شود یک فضای فکری و مجموعه عقیدتی را منسجم و در قالب یک صورت‌بندی و منظومه قرار داد. هر منظومه گفتمانی دارای یک «دال مرکزی» است که نقطه‌نهایی تمام انگاره‌ها و آموزه‌ها و دال‌های آن منظومه است. در واقع، این دال مرکزی است که تولید معنا می‌کند و سایر دال‌ها معنای خود را از آن کسب می‌کنند و با محوریت آن با یکدیگر متصل می‌شوند. به علاوه، هر منظومه گفتمانی دارای دقایق و عناصری است. دال‌هایی که مستقیماً به سبب دال مرکزی تثبیت معنا شده‌اند و سطح اهمیت و شمول مفهومی گسترده‌ای دارند و نبود آنها سبب دگرگونی ماهیت کل گفتمان و فروپاشی آن می‌شود به مثابه «دقایق» اند و سایر دال‌ها که از طریق دقایق کسب معنا کرده، به دال مرکزی وصل می‌شوند به منزله «عناصر» تلقی می‌شوند و، در نهایت، این مجموعه یک صورت‌بندی منظم و مدون را نشان می‌دهد، و از این

1. Laclau, E and Mouffe

حکایت دارد که چگونه دال‌ها، مفاهیم و انگاره‌ها با محوریت دال مرکزی با یکدیگر مفصل‌بندی شده‌اند. (تاجیک، ۱۳۸۳: صفحات مختلف)^۱

همان‌طور که ذکر شد، در این نوشتار از «گفتمان» هم به‌مثابه روش و هم به‌مثابه چارچوب تئوریک بهره گرفته شده است؛ این خصلت نظریه گفتمان لاکلا و موفه است که به لحاظ مفهومی و مصداقی نظریه‌پردازی آنها پیرامون گفتمان با روش تحلیل گفتمانی آنان هم‌پوشانی موسعی دارد. عمده وجه متمایز این دو را نیز می‌توان در الزامات هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی نظریه گفتمانی لاکلا و موفه دانست. مواردی چون نسبی‌گرایی افراطی، اعتقاد به سیالیت هویت‌ها، نفی فراروایت‌ها، نفی جهان‌شمولی و ابدی و ازلی بودن از جمله عناصر این روش گفتمانی است. نگارندگان مقاله حاضر، با توجه به مبانی عقیدتی و فکری دین اسلام، به این‌گونه الزامات وفادار نیستند. اما با کنار نهادن این الزامات، روش تحلیل گفتمان لاکلا و موفه همراه روش تحلیل گفتمان انتقادی فرکلان^۲ می‌تواند قالب و روش مناسبی برای تدوین و تنظیم یک دسته آموزه‌های به ظاهر پراکنده و فهم بهتر یک نظام معنایی منسجم باشد. در واقع، روش تحلیل گفتمان انتقادی فرکلان می‌تواند نواقص و نارسایی‌های بهره‌گیری از چارچوب لاکلا و موفه را پوشش دهد، نارسایی‌هایی مثل کلی‌گویی و مشخص نبودن فرایند تدوین صورت‌بندی گفتمانی (سلطانی، ۱۳۸۳: صفحات مختلف)

پیر و این روش و صورت‌بندی گفتمانی حاصل از آن می‌توان موضع‌گیری یک گفتمان را در قبال دال‌های جدید و شناور که از فضای بینامتنی یا از سایر گفتمان‌های رقیب وارد منظومه می‌شوند تدوین و مشخص نمود. یکی از روش‌های قابل توجه در صورت‌بندی یک گفتمان یا ارائه تفسیری از آن گفتمان درباره یک مفهوم تکیه بر مفاهیم ایجابی و سلبی آن حوزه است، خواه این مفهوم جنگ و صلح، قدرت یا امنیت باشد و خواه هر مفهوم دیگری باشد. در این پژوهش، نیز تلاش می‌کنیم تا پیرامون مفهوم صلح

۱. پس از این و در این مقاله، مراد از صفحات مختلف آن است که برای توضیح بیشتر می‌توان به کتاب مذکور مراجعه کرد.

2. Fairclough

در گفتمان اسلامی روابط بین‌الملل با تکیه بر زنجیره مفاهیم ایجابی و سلبی به صورت بندی آن پردازیم.

افزون بر این، در برخی دیدگاه‌ها، هر گفتمان متشکل از دو زنجیره مجزای «نفی‌ها» و «اثبات‌ها» است. به دیگر سخن، هر گفتمان بر اساس تولید معنای دال مرکزی و منطوق حاکم بر صورت بندی خود، برخی مفاهیم و انگاره‌ها را در قالب یک زنجیره متصل و معنادار نفی و رد می‌کند، و دسته‌ای دیگر از مفاهیم را در یک زنجیره هم‌ارزی، ایجابی مورد تأیید قرار می‌دهد و می‌پذیرد. بدین رو، تدوین یک صورت بندی گفتمانی بر اساس این دو زنجیره کمک می‌کند تا موضع گیری یک گفتمان را در قبال یک مفهوم خاص در قالب نفی‌ها و ایجاب‌های آن گفتمان، پیرامون آن مفهوم، تبیین کنیم. (آجیلی، ۱۳۸۹: صفحات مختلف)

نظریه‌های روابط بین‌الملل و مفهوم صلح

در این بخش، برای فهم بهتر مفهوم سازی گفتمان اسلامی، ضروری است بیان شود که دیدگاه سایر تئوری‌های موجود در عرصه روابط بین‌الملل پیرامون مفهوم صلح چیست تا نسبت گفتمان اسلامی با نظریه‌های موجود در این زمینه مشخص گردد.

لیبرالیسم: رساله مشهور کانت^۱ به نام «صلح پایدار» مبنایی برای ابتدایی‌ترین و، در عین حال، یکی از مهم‌ترین دیدگاه‌ها درباره صلح در روابط بین‌الملل شد. (گالی، ۱۳۹۱: صفحات مختلف) این سنت اندیشه که با بحث از دولت خوب ادامه یافت بر این باور بود که دولت‌های جمهوری خواه برقرار کنندگان صلح هستند. از نظر کانت، تنها جمهوری خواه بودن کافی نیست بلکه به یک سامان قانونی نیاز است. در این نظریه، باز به تکیه بر سنت تفکر کانتی بر عوامل سلبی و ایجابی صلح اشاره شده است. از نظر کانت، شرایط سلبی صلح بر چیده شدن ارتش‌های دائمی، عدم مداخله در امور دولت‌ها، ممنوعیت آدمکشی و خیانت به عنوان ابزار دیپلماسی، و پایان بخشیدن به ماجراجویی امپریالیستی است و عوامل ایجابی آن این است که سازه بندی داخلی هر

1. Kant

دولت باید جمهوری خواه باشد و حقوق بین الملل باید بر فدراسیونی از دولت های آزاد بنا شود. این نظریه که با نام نظریه صلح مردم سالارانه نیز مشهور است می گوید که دولت های لیبرال به جنگ دیگر دولت های لیبرال نمی روند. از دید این نظریه، راه رسیدن به صلح میدان دادن به نظام های مردم سالار، احترام گذاری جهانی به حقوق بشر و تکوین و توسعه جامعه مدنی است. (ویلیامز، ۱۳۹۰: ۸۴) ریچموند^۱ ادعا می کند که لیبرالیسم با تکیه بر قرارداد اجتماعی لاک^۲ و صلح نظام بین الملل کانت پایه ای هنجاری ایجاد کرده که مبنایی برای معرفت شناختی سازمان های بین المللی، انترناسیونالیسم^۳ و کارکردگرایی و حکومت جهانی است. نقد وی به این رهیافت هم این است که هر چند که این زمینه فکری به سبب هنجارهایی که مخلوطی از فرهنگ و تاریخ غربی هستند ایجاد شده، ولی ادعای جهان شمولی می کنند. (Richmond, 2008: 38)

رنالیسم: بر اساس این نظریه، از آنجا که میل به افزایش قدرت ریشه در سرشت ناقص و معیوب بشر دارد، دولت ها پیوسته برای افزایش توانایی هایشان در تقلا هستند. از همین رو، جنگ ها بر اساس حضور دولتمردان تجاوزپیشه خاص یا وجود نظام های سیاسی داخلی تبیین می شود. واقع گرایی تنها توضیح می دهد جنگ و صلح بر اساس نتیجه هژمونی^۴ یا فروپاشی است. برداشت منفی از سرشت دولت و انسان معرفت شناسی و هستی شناسی را منجر شده که در آن بشر همواره به دنبال قدرت است و تسری آن به عرصه ملی سبب شده که دولت ها با در پی قدرت بودن و موازنه قدرت ثبات و صلح را به وجود بیاورند. سیاست قدرت حرف اول را از نظر واقع گرایان در عرصه بین الملل می زند و این قدرت و کشمکش بر سر آن، گاه منجر به جنگ می شود و گاه در سایه سیاست موازنه قدرت رنگ صلح به خود می گیرد. (عمویی و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۶۲)

1. Richmond

2. Locke

3. Internationalism

4. Hegemony

نورئالیسم: در قالب نظریه‌های نواقع‌گرا، شرایط جنگ و صلح ساختاری است، زیرا آنها، اگرچه بسیاری از مفروضه‌های واقع‌گرا را پذیرفته‌اند، توجه بسیاری به ساختار بین‌الملل دارند، یعنی بسته به ساختار نظام بین‌الملل (دوقطبی - چندقطبی) وضعیت جنگ و صلح متفاوت خواهد بود. نظریه‌های نواقع‌گرایی - برخلاف نظریه‌های واقع‌گرا - توجهی به ماهیت و سرشت انسان ندارند. از این رو، این نظریه‌ها انگیزه‌های رهبران و ویژگی دولت‌ها را از علل جنگ و صلح خارج می‌کنند. قایل شدن به اصل خودیاری در نظام بین‌الملل همکاری میان دولت‌ها را از نظر این نظریه منتفی می‌کند، هر چند در مورد همکاری‌های موجود این گونه استدلال می‌کنند که این همکاری نه تنها در جهت به وجود آوردن صلح نیست بلکه جهت افزایش قدرت و کسب منافع ملی است. (عمویی و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۶۷) همچنین، در دیگر شاخه‌های این نظریه، مانند واقع‌گرایی تهاجمی و واقع‌گرایی تدافعی، هر چند همگی محاسبه عقلایی را شالوده خردی می‌دانند که اولویت‌ها و ترجیحات دولت‌ها را به قالب رفتار می‌کشد، بر سر اینکه سرچشمه‌های این اولویت‌ها چیست - آمیزه‌ای از اشتیاق انسان به قدرت یا لزوم انباشت امکانات برای ایمن بودن در جهانی که بر خودیاری پایه گرفته است - با هم اختلاف دارند. (ویلیامز، ۱۳۹۰: ۶۰)

نظریه انتقادی: این نظریه نیز، بسان بررسی‌های صلح، ماهیتی بینارشته‌ای دارد. این نظریه با همان استدلال مرکزی هورکهایمر^۱ در مورد نظریه انتقادی، یعنی فراتر رفتن از توصیف صرف وضعیت موجود و تلاش برای تغییر نظام اجتماعی، به دنبال ایجاد چارچوبی برای صلح است که ضمن برشمردن آسیب‌های نظام بین‌الملل چشم‌اندازی ویژه از جنگ و صلح ارائه دهد که در آن مجوز فعالیت عملی به گروه‌های فرادولتی داده می‌شود. نظریه پردازان انتقادی در بررسی‌های صلح، با اعتقادی که به تغییر و دگرگونی اوضاع دارند، به دنبال ایجاد فعالیت‌هایی هستند که استعدادهای تحقق نیافته برای تغییر - که درون نظام و سازمان‌ها و جوامع وجود دارند - را بازسازی و کشف کنند.

1. Horkheimer

(Booth, 2007؛ لینکلتر، 1386) در تحقیقات تازه صورت گرفته از سوی اندیشمندان انتقادی، به دلیل پراکسیس¹ محور بودن آن، تأکید بر بُعد عملی و فعالیت‌های بشر دوستانه بسیار پررنگ بوده است و تلاش شده تا نوعی پیوند میان این نظریه و فعالیت‌های عملی که در مناطقی همچون بوسنی و هرزگوین و مناطق مختلف افریقا صورت گرفته برقرار شود. (Wyn Jones, 2001: 204)

نظریه‌های مارکسیستی و پسا ساختارگرا: در بررسی‌های صلح، اگرچه نظریه‌های نو واقع‌گرا به صورت سلبی بر صلح تکیه می‌کنند، در این گفتمان به صورت ایجابی هم بر صلح تأکید می‌شود. آنها مدعی‌اند که راه را برای درک جدیدی از به‌حاشیه رانده شده‌ها به دست نخبگان و ساختارهای ناعادلانه باز کرده‌اند. در عین حال، نگاه اصلی آنان به «طبقه» در بستر سرمایه‌داری جهانی و به اثرات منفی‌ای است که در نابرابری‌های قدرت‌های امپریالیستی دارد. سرانجام، این رهیافت‌ها مفهومی از صلح را ارائه می‌دهد که با تأکید بر صلح مدنی به عدالت اجتماعی و برابری طبقاتی تکیه دارد. در یک نگاه کلی، در نظریه‌های مارکسیستی تأکید بر مقاومت در برابر سلطه است. به واسطه این نوع نگاه به صلح است که در بررسی‌های تازه آنها از صلح به دنیای فراتر از غرب توجه می‌شود. (Richmond, 2008: 70-72)

رهیافت سازه‌انگاران: وقتی برخلاف نظریه‌های جریان اصلی به این اصل قایل باشیم که جهان از طریق تعامل بین‌ذهنی بر ساخته می‌شود، دیدگاه ما نسبت به جنگ نیز به شدت با آنها فاصله می‌گیرد، زیرا صرفاً بر وجود منافع عینی و متصلب خارجی که باید کسب کنیم تکیه نخواهیم کرد. سازه‌انگاران چون ساختار را بشری می‌دانند با تکیه بر هنجارها، هویت‌ها، فرهنگ و اندیشه‌ها و توجه بستر مندی به اظهار نظر در مورد جنگ و صلح می‌پردازند. سازه‌انگاران رفتارها را اساساً برخاسته از هنجارها می‌دانند و معتقدند دولت‌ها در تلاش‌اند تا رفتار خودشان را با تجویزات درونی شده برای رفتار

مشروع، که برخاسته از هویت خودشان است، منطبق سازند. از آنجایی که در این نظریه منطق پیامدنگر حکمفرما نیست، این اعتقاد وجود دارد که در چارچوب‌های فرهنگی و تاریخی گوناگون و جوهی مشترک برای بسط صلح و قانون در نظام بین‌الملل وجود دارد. (گریفیتس، ۱۳۸۸: ۲۰۷)

فمینیسم: موضوع جنسیت از طریق نظریه انتقادی و در خلال دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰/۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ وارد خط اصلی فکری و نظری روابط بین‌الملل شد. مهم‌ترین تأکید در قالب این رهیافت این است که نگاه کردن به روابط بین‌الملل از منظر فمینیسم سبب می‌شود بنیان‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی روابط بین‌الملل را با توجه به ارزش‌ها و مفاهیم کلیدی آن مورد تجدید نظر قرار دهیم. آنها معتقدند نگاه مردانه نسبت به روابط بین‌الملل سبب شده تا با تأکید بر قدرت نظامی پشتوانه‌ای برای امنیت ملی به حساب آید، در صورتی که شاید حتی آن را به مخاطره بیندازد. در این دیدگاه، جنگ یک پدیده اجتناب‌پذیر است و با نگاهی نرم‌افزارانه در سایه برنامه‌های رفاهی قادر به استقرار صلح پایدار هستیم. (قوام، ۱۳۸۶: ۲۰۶)

گفتمان اسلام سیاسی - فقاهتی

گفتمان مذکور، در چارچوب گفتمان کلان اسلام سیاسی در ایران، با سقوط هژمونی گفتمان پهلویسم و کنار زدن سایر خرده گفتمان‌ها از جمله سوسیالیسم و لیبرالیسم، پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ و با تصویب قانون اساسی، در ساختار جمهوری اسلامی، خصلت استعلایی و هژمونیک یافت. این گفتمان با انتخاب «اسلام ناب محمدی» به‌مثابه دال مرکزی و عجین دانستن اسلام و سیاست و نیز با زاویه دید فقهی [بر مبنای فقه شیعه] به حوزه سیاست و جامعه از سایر گفتمان‌ها متمایز می‌شود. امام خمینی علیه السلام، آیت‌الله خامنه‌ای، شهید مطهری و شهید بهشتی از جمله سازندگان، شارحان و نمایندگان اصلی این گفتمان شمرده می‌شوند. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶: صفحات مختلف)

بنابراین، برای تحقق هدف نوشتار و پاسخ به سؤال آن، باید آموزه‌ها، انگاره‌ها و ایده‌های موجود در گفتمان اسلام سیاسی - فقاهتی در حوزه مفهوم «صلح» و در عرصه بین‌الملل

استخراج و تدوین شود. بدین منظور، می‌توان این آموزه‌ها را از دو منبع استنباط نمود: نخست، بر اساس «متن» یا آثار مکتوب و غیر مکتوب (کلامی و غیر کلامی) سازندگان و شارحان اصلی این گفتمان و، دوم، بر مبنای منطق حاکم بر منظومه مذکور، صورت‌بندی آن و نتایج منطقی حاصل از دال مرکزی اسلام ناب. سپس، این آموزه‌ها در قاب دوزنجیره نفی و اثبات در حوزه مفهومی صلح دسته‌بندی می‌شوند و، در نهایت، مفهوم‌سازی گفتمان مذکور پیرامون «صلح» در عرصه روابط بین‌الملل به انجام می‌رسد، اما ابتدا باید به برخی مبانی فکری-نظری این گفتمان، شامل هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی آن، به طور مختصر اشاره کنیم تا مشخص گردد گفتمان مورد بحث، به طور کلی، با چه مبانی فکری-نظری و بر اساس چه آموزه‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی وارد عرصه روابط بین‌الملل می‌شود و مفهوم‌سازی می‌کند. به عبارت دیگر، خاستگاه بنیادین این گفتمان چه مشخصه‌هایی دارد؟

در این نوشتار، دین اسلام به مثابه یک گفتمان تلقی شده که باید آموزه‌های تئوریک نفی و اثبات آن در مواجهه با متغیر صلح در عرصه روابط بین‌الملل استنباط و مدون شود. بدیهی است توضیح و مشخص کردن هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی گفتمان پیش‌گفته می‌تواند خود توضیحی مشخص و صریح از تفاوت‌های این گفتمان با دیگر گفتمان‌های موجود در مقوله امنیت باشد.

در این زمینه، هستی‌شناسی منظومه مورد بحث بر سه اصل «توحید»، «معاد» و «نبوت (هدایت)» متکی است. بر این اساس، جهان هستی مخلوق خدای یگانه است و خداوند دارای صفاتی از جمله «خالقیت» و «ربوبیت» است. بر این اساس، مالک هستی خداوند متعال است و هم اوست که حق قانون‌گذاری برای جهان را دارد. بنابراین، همه انسان‌ها بندگان اویند و باید در جهت عبادت، پرستش و اطاعت از او گام بردارند. «فطرت» فصل مشترک همه بندگان است، و آنان در «مبدأ و معاد» یکسان‌اند. یکی از وجوه و مشخصه‌های اصلی هستی‌شناختی در گفتمان رقیب «مدرن» در روابط بین‌الملل مادی‌گرایی است. اعتقاد به ماتریالیسم یا مادی‌گرایی که فصل مشترک و مبنای

فکری نظریه‌ها و پارادایم‌های نظری موجود ذیل گفتمان مدرن در عرصه روابط بین‌الملل نیز می‌باشد به معنای نادیده انگاشتن بُعد ماوراءالطبیعی، روحانی و به تعبیر دقیق‌تر «الهی» جهان هستی است.

مطابق این مفهوم‌سازی، گفتمان مدرن تحلیل، تبیین، نظریه‌پردازی و فهم پدیده روابط بین‌الملل عاری از ملاحظات و آموزه‌های متافیزیکی است. البته، به صورت مشخص، منظور از کنار گذاردن ماوراءالطبیعی در فهم و نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل کنار گذاردن آموزه‌های وحیانی منبعث از ادیان الهی و الزامات معنوی و روحانی انسان و جهان هستی و امور غیردنیوی است، نه الزاماً هر امر غیرمادی. بنابراین، مباحثی مانند ذهنیت‌ها، ادراکات بازیگران و روانشناسی رهبران سیاسی در عرصه روابط بین‌المللی در این زمره مد نظر نیست و چنین موضوعاتی در دایره ماتریالیسم قابل تعریف هستند.^۱ (Ollapally, 1998)

در اسلام سیاسی - فقهاتی، این نوع نگرش به حوزه روابط بین‌الملل نفی می‌شود، چراکه روشن است گفتمانی که دال مرکزی آن «اسلام» به مثابه یک دین الهی باشد و بر اساس منبع معرفتی ماوراءالطبیعی مانند «وحی» پایه‌گذاری می‌شود نمی‌تواند نگرشی مادی‌گرایانه داشته باشد. (مطهری، ۱۳۷۴: صفحات مختلف)

بنابراین، این گفتمان با هرگونه تحلیل، مفهوم‌سازی و نظریه‌پردازی در عرصه روابط بین‌الملل که این حوزه را مغفول از مبدأ و معاد و منقطع از خالق هستی (به معنای ربوبیت و نه صرفاً خالقیت) بنگرد و با تفکیک عرصه مادی و معنوی جوامع بشری حوزه ماوراءالطبیعی و معنوی آن را دخیل ندانسته و نادیده انگارد مخالف است، (خمینی [امام]، ۱۳۶۷، ج ۱۶: ۴۲) اصلی که به طور مشخص در مقابل دیدگاه‌های مادی‌گرای جریان اصلی در بحث امنیت قرار می‌گیرد و از صورت‌بندی جدیدی در این حوزه صحبت می‌کند.

در این زمینه، امام خمینی علیه السلام چنین می‌فرمایند: «با دید مادی و محاسبات غلط به این پدیده الهی می‌نگرند... و ارزش‌ها را با دیدهای مادی خود، خلاصه در سلطه جویی و

۱. برای توضیح بیشتر به این کتاب رجوع کنید.

استضعاف ملت های زیر ستم می کنند.» (خمینی [امام]، ۱۳۶۷، ج ۲۱: ۲۲۰) و نیز «اسلام مادیات را به تبع معنویات، قبول دارد.» (خمینی [امام]، ۱۳۶۷، ج ۷: ۵۳۲)

حوزه دیگر معرفت شناسی است که در این گفتمان می توان از آن به «معرفت شناسی و حیانی» یاد کرد. در این حوزه، بر اساس ملاک و معیار شناخت، درک و فهم حقیقت و محک درستی یا نادرستی گزینه ها منابع سه گانه «وحي»، «عقل» و «تجربه» است که «قرآن و حدیث»، «سنت» و «اجماع» نیز در این زمره اند. مطابق این نوع معرفت شناسی، محک و ملاک اصلی شناخت و مافوق عقل بشری منبع ماوراء الطبیعی «وحي» است که یقینی و پایدار است. البته، این به معنای کنار گذاردن عقل و تجربه بشری نیست. در واقع، نتایج حاصل از سایر منابع معرفتی نباید با آموزه های منبع بنیادین وحي (قرآن و احادیث) مغایرت داشته باشد.

در حوزه انسان شناسی، نگرش این منظومه به «انسان» به منزله «اشرف مخلوقات»، دارای فطرت مشترک و پاک، با پتانسیل صفت خیر و شر، بندگی پروردگار و دارای نیازها و ابعاد مادی-معنوی، جسمانی-روحانی و دنیوی-آخروی است. البته، در بسیاری موارد، وجوه معنوی، روحانی و آخروی آن اهمیت والاتری می یابد. انسان در این نگرش با دیگر هم نوعان خود یکسان و برابر است و ملاک برتری اش «تقوا» و نزدیکی به پروردگار است. بنابراین، در این حوزه، مفاهیمی مانند کرامت، هدایت و سعادت بشر مطرح می شوند، به گونه ای که در زمره اهداف اصلی این منظومه شمرده می شوند. این نوع نگرش به «انسان» موجب می شود که اساساً زاویه دید گفتمان یاد شده به حوزه روابط بین الملل به مثابه مجموعه ای از «جوامع بشری» بنگرد و انسان یکی از محورهای اصلی نظریه پردازی در این زمینه به حساب آید. (خمینی [امام]، ۱۳۶۷، ج ۵: ۲۴۱ و ج ۱۴: ۴۱-۴۵) برای مثال، امام خمینی رحمته الله علیه چنین می فرماید:

نهضت ایران نهضت اسلامی است. نهضت اسلامی نهضتی است که انسانی، که اگر بشر اطلاع بر عمق آن پیدا کند، همه طرفدار او خواهند بود، مگر آنها که از انسانیت

پرتال جامع علوم انسانی

به دور هستند. برنامه دولت اسلامی آن است که همه بشر به سعادت برسند و همه

در کنار هم به طور سلامت و رفاه زندگی کنند. (خمینی [امام]، ۱۳۶۷، ج ۹: ۷۲)

بر اساس مدل صورت‌بندی روابط بین‌المللی گفتمان اسلام سیاسی - فقاهتی، دال «صلح و امنیت» در زمره دقایق مفصل‌بندی شده این گفتمان می‌باشد. پس، می‌توان ضمن استخراج و استنباط زنجیره نفی و ایجاب، عناصر درون اوربیتالی^۱ و متصل به آن را تدوین نمود.

صورت‌بندی مذکور مطابق مدل ذیل است: (آجیلی، ۱۳۸۹: ۳۹۲)



صورت‌بندی روابط بین‌المللی گفتمان اسلام سیاسی - فقاهتی

حال، با این مبانی فکری - نظری بنیادین، گفتمان اسلام سیاسی - فقاهتی به مفهوم‌سازی پیرامون صلح در عرصه روابط بین‌الملل می‌پردازد، که در ادامه بحث در قالب دو زنجیره نفی و اثبات به این مفهوم‌سازی می‌پردازیم.

1. Orbitali

۱. زنجیره نفی‌های گفتمانی پیرامون مفهوم صلح در روابط بین‌الملل

در این بخش، نشان می‌دهیم که گفتمان مورد بحث، چه آموزه‌ها و انگاره‌هایی را در حوزه مفهومی صلح نفی می‌کند؟ به عبارت دیگر، این زنجیره بیان می‌کند که گفتمان اسلام سیاسی - فقهاتی در مواجهه با مفهوم‌سازی سایر گفتمان‌های رقیب در حوزه روابط بین‌الملل خود را چگونه متمایز می‌کند.

در این بخش از سخن، با مراجعه به آثار مکتوب و غیرمکتوب سازندگان و شارحان اصلی این گفتمان و با توجه به منطق حاکم بر مفصل‌بندی و انگاره‌های موجود در این منظومه، به چگونگی مفهوم‌سازی صلح از سوی این گفتمان پرداخته می‌شود که به نظر می‌رسد می‌توان آموزه‌ها و مؤلفه‌های ذیل را در قالب زنجیره نفی‌های گفتمانی پیرامون «صلح» در روابط بین‌الملل ذکر کرد. نفی اصالت جنگ، توسل به زور، تجاوز محوری و منازعه محوری، نفی خشونت ساختاری، نفی ظلم و تبعیض و بی‌عدالتی، نفی تهاجم فرهنگی غرب، نفی گفتمان سلبی امنیت، نفی مداخله، نفی آنارشی، نفی تفرق افکنی، نفی جنگ افروزی و توطئه‌چینی.

۱-۱. نفی و مبارزه با ظلم و سلطه‌طلبی در روابط بین‌الملل: شاید مهم‌ترین مفهوم و روندی که در حوزه روابط بین‌الملل از سوی گفتمان مورد بحث نفی می‌شود، تا جایی که حتی مبارزه با آن در زمره اصلی‌ترین وظایف قائلان معتقد خود قلمداد می‌کند، انگاره «ظلم» در عرصه بین‌الملل است. بسیاری از نفی‌ها در این حوزه، به نوعی در زیرمجموعه مفهوم کلان «ظلم» قابل مفصل‌بندی می‌باشند. ظلم در اینجا به معنای بی‌عدالتی، تبعیض، تحمیل اراده نامشروع بر دیگران، سلطه‌جویی، پایمال نمودن حقوق دیگران و، به عبارت دیگر، «زورگویی» در روابط بین‌الملل است. با نفی روندها، ساختارها، مناسبات و رفتارهای ظالمانه در عرصه جهانی مفاهیمی از جمله استکبار، استعمار، استثمار، امپریالیسم و سلطه‌طلبی مردود شمرده می‌شود و چون مصداق ظلم هستند، باید با آنها نیز مبارزه کرد. برای مثال اصل ۱۵۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی به این نفی اشاره صریح دارد:

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه‌جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز متقابل با دول غیرمحابرب استوار است.

مطابق این انگاره‌ها، که از عناصر گفتمانی اسلام سیاسی - فقاهتی در روابط بین‌الملل شمرده می‌شود، محک و معیار و شاخصی جهت تجزیه و تحلیل وقایع بین‌المللی و نحوه موضع‌گیری در قبال آنها و حتی نحوه مواجهه با مفاهیم، نهادها و انگاره‌های جدیدی که از سایر گفتمان‌ها و یا از فضای بینامتنی و شناور به منظومه گفتمانی اسلام سیاسی - فقاهتی وارد می‌شوند ارائه می‌گردد. در این زمینه، امام خمینی علیه السلام می‌فرماید: ^۱ این قدرت ایمان ملت و قوه اسلام بود که بر ظلم، استبداد و استعمار غلبه کرد. امیدوارم دیگر ملل نیز از این طریق به ما متصل شوند. (خمینی [امام]، ۱۳۶۷، ج ۶: ۱۷۷)

۱-۲. نفی تفرقه‌افکنی، جنگ‌افروزی، فتنه‌انگیزی و توطئه‌چینی: از منظر گفتمان مورد بحث، یکی از پدیده‌ها و روندهای موجود در روابط بین‌الملل تفرقه‌افکنی و فتنه‌انگیزی میان ملت‌ها و کشورها، به‌ویژه از سوی ابرقدرت‌ها، و عمدتاً جهت بهره‌برداری از این تفرقه‌ها و فتنه‌ها برای تأمین منافع خود و سیطره‌طلبی بر آنان است. این پدیده که از نتایج وجود ظلم و سلطه‌طلبی جبهه استکبار جهانی و به‌وجودآورنده فضای منازعه‌آمیز، بی‌اعتمادی و ناامنی در روابط بین‌الملل است مورد نفی گفتمان اسلام سیاسی - فقاهتی می‌باشد.

در واقع، گفتمان مسلط از طریق برخی کشورهای سلطه‌طلب قصد داشته و دارد که با ایجاد تفرقه میان ملت‌ها و دولت‌ها - به‌ویژه ملت‌های جنوب، ملت‌های ستمدیده و فقیر و ملت‌ها و دولت‌های اسلامی - مانع شکل‌گیری گفتمان بلوک ضدهژمونیک در

۱. همچنین، آیت‌الله خامنه‌ای می‌فرماید: «نفی استعمار، نفی سلطه‌پذیری، نفی تحقیر ملت‌ها از جانب قدرت‌های سیاسی دنیا، نفی وابستگی سیاسی، نفی نفوذ و دخالت قدرت‌های مسلط و نفی سکولاریسم اخلاقی و اباحی‌گری، نفی‌های قطعی جمهوری اسلامی ایران هستند.» (leader.ir)

مقابل خود شود. این تفرقه افکنی نیز عمدتاً از طریق فتنه انگیزی، بحران سازی و حتی جنگ افروزی میان این کشورها صورت می پذیرد. بدین رو، به طور کلی، اصل ایجاد فتنه و شعله ور نمودن آتش جنگ و از بین بردن صلح و امنیت بشری - چه از سوی ابر قدرت ها و چه از سوی غیر آن - از منظر گفتمان اسلام سیاسی - فقهائی مذموم شمرده می شود. (آجیلی، ۱۳۸۹: ۲۶۴) در این زمینه، آیت الله خامنه ای می فرماید:

یکی از کارآمدترین حيله‌ها فروختن آتش اختلاف است. آنان با صرف پول و تلاش سراسیمه و بی درنگ در پی آن اند که مسلمانان را سرگرم اختلافات میان خود کنند و بار دیگر با بهره گیری از غفلت ها و کج فهمی ها و تعصب ها ما را به جان یکدیگر بیندازند. (خامنه ای [رهبری] ۱۳۸۵: سخنرانی)

از این منظر، موانع استقرار صلح شامل دیدگاه های منازعه محور، دولت های سلطه طلب و بازیگران جنگ افروز و فتنه انگیز است. بنابراین، در این دیدگاه، وجود ابر قدرت ها، دولت های استکباری، دولت های استعمارگر و دولت هایی که تحقق منافع خود را از طریق جنگ افروزی و فتنه انگیزی در عرصه بین الملل دنبال می کنند از عوامل تهدید کننده صلح تلقی می شوند. وجود چنین بازیگرانی در عرصه جهانی - که منافع و اهداف خود را از طریق سلطه بر دیگران، استثمار سایر ملت ها، ایجاد جنگ میان دیگران برای انتفاع خود و بحران سازی پیگیری می کنند - موجب ایجاد فضای بی اعتمادی، منازعه آمیز، متشنج و نا آرام در روابط میان دولت ها و ملت ها می شود و بدین سبب، صلح و امنیت بشری دچار خدشه و تهدید می گردد.

اگر دولت ها، منافع و اهداف خود را از طریق همکاری، حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات، و احترام متقابل پیگیری کنند، مجال کمتری برای ایجاد منازعه و جنگ به وجود می آید. ولی زمانی که برخی دولت ها، جهت تحقق منافع و اهداف سلطه طلبانه و برتری جویانه خود، سعی در مداخله در امور دیگران، تجاوز به سایر دولت ها و ملت ها، چه تجاوز نظامی و چه تجاوز فرهنگی، دارند و نیز به ایجاد ائتلاف های نظامی، مسابقه تسلیحاتی، شعله ور کردن آتش جنگ میان سایر کشورها، سیاست استثنائگرایی و

تبعیض و تفرقه‌افکنی می‌پردازند، صلح و امنیت جهانی به خطر می‌افتد و، در پی این‌گونه رفتارها، فضای ناامنی و بی‌اعتمادی و رشد نگاه‌های منازعه‌محور در عرصه روابط بین‌الملل پدید می‌آید.

۳-۱. **نفی گفتمان سلبی امنیت:** در چارچوب تئوری پردازیهی ذیل، از سوی غرب گفتمان سلبی و ایجابی امنیت مطرح شده است. از منظر گفتمان سلبی امنیت، تعریف جامع امن و شرایط امن به زمانی اطلاق می‌شود که اصطلاحاً «فقدان تهدید» باشد؛ در این نگاه، اغلب، تهدید مربوط به مقولات نظامی است. بنابراین، در چارچوب گفتمان سلبی، ضمن نگرش مادی‌گرایانه به تعریف امنیت و یک جامعه امن، برقراری این مقوله مستلزم رفع و دفع تهدیدات به‌ویژه از جنس نظامی، است. این در حالی است که در گفتمان اسلام سیاسی - فقاهتی برقراری امنیت مستلزم تحقق عدالت، دفع ظلم و برچیده شدن فساد قلمداد می‌شود؛ مطابق این نوع نگاه، صرف فقدان تهدید خارجی، تهدید نظامی و یا تهدید مادی به معنای وجود امنیت نخواهد بود. به عبارت دیگر، جامعه امن همان جامعه توحیدی و الهی است و در نتیجه، زیستن در جامعه غیر توحیدی و جاهلی همواره با احساس ناامنی و تهدیدات مادی و معنوی برای انسان‌ها قرین خواهد بود. بنابراین، نفی گفتمان سلبی به این معناست که امنیت مورد نظر گفتمان اسلامی متوجه شکوفایی استعدادهای انسان با محوریت عقل، به عنوان پیامبر باطنی، و با تکیه بر آموزه‌های دینی، که پیامبران الهی برای هدایت و تربیت انسان آورده‌اند، خواهد بود. امنیت در این گفتمان تنها شامل تهدیدات دنیوی نیست بلکه متوجه آخرت و بقای عزت انسان نیز می‌شود. در الگوی امنیت اسلامی، جایی برای ذلت نیست. با این تذکر که مراد از اسلام همان است که امام خمینی علیه السلام آن را اسلام ناب محمدی می‌نامید. (لک زایی، ۱۳۸۹: ۱۱)

۴-۱. **نفی آنارشی:** از آنجایی که در این منظومه، اصالت روابط میان واحدهای سیاسی بر همکاری و صلح و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز است، استنباط نظم بین‌المللی بر موازنه قوا، وحشت و ائتلاف‌های نظامی جنس روابط بین‌الملل را منازعه‌آمیز و شرایط را

آبستن جنگ، بحران و ناامنی می‌کند، که از سوی گفتمان مورد بحث این چنین نظم‌هایی شکننده و مردود شمرده می‌شوند. هرچند واقعیت برخی از این نظام‌ها در عرصه روابط بین‌الملل قابل نفی نیست، از این منظر و به صورت تجویزی و آرمان خواهانه، نفی و رد این گونه نظام‌ها به مثابه آموزه‌های گفتمانی مطرح می‌شود. از سوی دیگر، تلاش این گفتمان جهت نفی نظم نامطلوب و استقرار نظم مطلوب خود، بیانگر آن است که این منظومه با «بی‌نظمی» و «هرج و مرج» در عرصه بین‌الملل مخالف است و به دنبال استقرار «نظم» در جهان می‌باشد. در نتیجه، می‌توان «نفی‌آناشی» در روابط بین‌الملل را از آن استنباط نمود. برای مثال، امام خمینی علیه السلام می‌فرماید:^۱

قدرت‌های بزرگ باید طرز تفکرشان را عوض کنند. باید بدانند که دنیا عوض شده است. دنیا دنیای سابق نیست که یا انگلستان باید بر همه دنیا حکومت کند یا اروپا یا آمریکا و یا شوروی. دنیا امروز نمی‌پذیرد این را دنیا نمی‌پذیرد که یک اقلیت تمام کشورها را ببلعد. باید آنها در کارهای خودشان یک تجدیدنظر بکنند. (خمینی

[امام]، ۱۳۶۷، ج ۱۸: ۲۲۰)

در این گفتمان، استقرار نظم و عدالت و، همچنین، ایجاد بستر مناسب برای رشد و تعالی آرمان‌هایی چون آزادی در جامعه و نظام بین‌الملل منوط به نبود هرگونه هرج و مرج است.

۵-۱. نفی اصالت جنگ، توسل به زور، تجاوز یا منازعه محوری: در فضای گفتمان مدرن، مفاهیمی از جمله «اصالت جنگ در مقابل صلح»، محوریت مفهوم منازعه در روابط بین‌الملل، و لزوم توسل به زور جهت کسب منافع و قدرت بیشتر مطرح است. این مفهوم‌سازی تا جایی پیش می‌رود که در برخی تئوری‌های پردازشی‌های درون این منظومه

۱. همچنین، در این زمینه، آیت‌الله خامنه‌ای می‌فرماید: «نظم نوینی در پی استقرار آن است، متضمن تحقیر ملت‌ها و به معنای امپراطوری بزرگی است که در رأس آن آمریکا و پس از آن قدرت‌های غربی است.» (روزنامه جمهوری اسلامی، ۲: ۱۳۷۰) همچنین، می‌فرماید: «آیا تمام درگیری شرق و غرب چه باید باشد؟ باید قدرت مطلقه و روزافزون آمریکا بر ملت‌های ضعیف باشد؟ معنای نظم نوین جهانی این است؟» (خامنه‌ای [رهبری]، ۱۳۷۰: سخنرانی)

عامل جنگ مبنای اصلی وقوع تغییر در عرصه روابط بین الملل و شکل گیری نظم جهانی قلمداد می شود و حتی در دیدگاه برخی، اساساً، وضع طبیعی روابط بین الملل جنگ می باشد در نتیجه، در این نوع نگاه، جنس روابط میان کشورها منازعه است. به عبارت دیگر، اصالت منازعه در مقابل همکاری میان دولت ها مطرح می شود. بر این اساس، رفتارهای خارجی دولت ها، نظم جهانی، اتحاد و ائتلاف ها و رژیم های بین المللی بر محوریت اصالت منازعه در روابط بین الملل شکل می گیرند. البته، در همین چارچوب گفتمانی، آموزه های مغایر و مخالف این انگاره نیز وجود دارد.

در مقابل، در گفتمان اسلام سیاسی - فقهاتی، اساس روابط جوامع بشری و، به دنبال آن، دولت ها منازعه نیست و اصالت جنگ و وضع طبیعی جنگ مورد نفی قرار می گیرد. پس، مفهوم «توسل به زور» و «خشونت طلبی» در این گفتمان مورد پذیرش نیست و شکل دهی به نظام جهانی و سازوکارهای بین المللی از طریق ابزار جنگ و توسل به زور و خشونت و تجاوز مردود شمرده می شود؛ انتخاب گزینه جنگ، صرفاً، به صورت اضطراری و در زمان مقابله با ظلم و متجاوز مطرح می شود، که آنهم با امر «ولی» و بادر نظر گرفتن مصالح است. در این زمینه، امام خمینی علیه السلام می فرماید: «مسابقه و رقابت دو ابر قدرت در مجهز شدن به سلاح مدرن اتمی و هسته ای که از مبانی شیطانی و نفسانی سرچشمه می گیرد، چه مصیبت هایی برای بشریت دارد.» (خمینی [امام]، ۱۳۶۷، ج ۱۷: ۳۹۳)

۱-۶. نفی خشونت ساختاری: در این منظومه گفتمانی، عواملی مانند ظلم، تبعیض، بی عدالتی، و فقر ناشی از این موارد از دلایل و منابع اصلی تولید و بروز «خشونت ساختاری» در عرصه جهانی هستند. بنابراین، ضمن استنباط مفهوم نفی خشونت ساختاری، در این دیدگاه و در مقایسه با انواع دیگر خشونت (از جمله: خشونت رفتاری، روانی، جنسی و ...)، عوامل ریشه ای شکل گیری این نوع از خشونت معرفی و لزوم مبارزه با آنان مطرح می شود، به گونه ای که مفاهیمی از جمله «مبارزه و مقاومت»، در مقابل انگاره های نامطلوب و مفاهیم مورد نفی این گفتمان، خود به مثابه «ارزش» تلقی می شوند. در زمینه نفی خشونت ساختاری، امام خمینی علیه السلام می فرماید:

- اجرای حدود در اسلام موکول به تحقق شرایط و مقدمات بسیار است و باید جهات بسیاری را از روی کمال عدالت و توجه به اینکه اسلام در کلیت خود اجرا گردد در نظر گرفت. اگر این امر در نظر گرفته شود، ملاحظه خواهد شد که مقررات اسلامی کمتر از هر مقررات دیگری خشونت‌آمیز است. (خمینی [امام]، ۱۳۶۷، ج ۴: ۲۴۷)

- کسی که تابع مذهب اسلام است باید با ابر قدرت‌ها مخالفت کند و مظلومان را از زیر چنگال آنها بیرون بیاورد. (خمینی [امام]، ۱۳۶۷، ج ۱۳: ۶۹)

۱-۷. نفی تهاجم فرهنگی غرب: نفی تهاجم فرهنگی غرب نیز یکی دیگر از آموزه‌های زنجیره نفی گفتمانی است که از سوی غرب در قالب «جهانی شدن» به مثابه یک فرایند فراملی دنبال می‌شود، فرایندی که در جهت یکسان‌سازی، مشابه‌سازی، و ایجاد هماهنگی و همسانی انگاره‌ها، ایده‌ها، عملکردها و دغدغه جهانی در حرکت است، فرایندی که در گفتمان اسلام سیاسی - فقهاتی در قالب «جهانی سازی» فهم می‌شود. این گفتمان ضمن نفی توسعه‌الگوی غربی از نفی تهاجم فرهنگی غرب سخن می‌گوید. تعبیر تهاجم از این فرایند در منظومه مورد بحث که در قالب نفوذ در افکار، عقاید، فرهنگ و هویت یک کشور یا یک ملت، مهم‌تر و به تعبیری خطرناک‌تر از حمله نظامی و اشغال سرزمینی است. در این زمینه، امام خمینی * می‌فرماید:

علمای بلاد و کشورهای اسلامی باید راجع به حل مشکلات و معضلات مسلمین و خروج آنان از قدرت حکومت‌های جور با یکدیگر به بحث و مشورت و تبادل نظر پردازند و جلوی تهاجم فرهنگ‌های شرق و غرب را که به نابودی نسل و حرث ملت‌ها منتهی شده را بگیرند، و به مردم کشورهای خود آثار سوء و نتایج خودباختگی در مقابل زرق و برق غرب و شرق را بازگو نمایند. (خمینی [امام]، ۱۳۶۷، ج ۲۰: ۳۳۷)

در نتیجه، با توجه به زنجیره نفی‌های این گفتمان پیرامون صلح، به نظر می‌رسد که عوامل اصلی بروز ناامنی و عدم تحقق صلح جهانی به دو هدف اساسی برمی‌گردد که نفی این دو مفهوم در زمره فرایندهای غیریت‌سازی گفتمانی قرار دارد: مفهوم ظلم و مفهوم استکبار.

۲. آموزه‌های ایجابی گفتمانی پیرامون مفهوم صلح در روابط بین‌الملل

همانطور که به صورت سلبی و در زنجیره نفی‌های گفتمانی عوامل تهدیدکننده و مانع تحقق صلح در عرصه جهانی ذکر شد، به صورت ایجابی نیز در این منظومه عواملی توصیه می‌شوند که زمینه‌ساز اصلی و موجب ایجاد صلح پایدار و صلح مثبت و همه‌جانبه در عرصه بین‌المللی هستند.

اصول مدنظر این گفتمان در رابطه بار وابط میان دولت‌ها شامل: همزیستی مسالمت‌آمیز، احترام متقابل، برابری دولت-ملت‌ها، همکاری دولت‌ها، پایبندی به تعهدات حقوق و قواعد بین‌المللی، اصالت صلح و صلح و امنیت ایجابی و پایدار می‌باشد.

۲-۱. اصل احترام متقابل: یکی از اصولی که از این منظر باید میان دولت‌ها برقرار باشد احترام

متقابل میان واحدهای سیاسی دولت-ملت است. در این چارچوب، مقدمه همزیستی مسالمت‌آمیز و تحقق صلح جهانی فراهم می‌شود. به عبارت دیگر، در صورت فراگیر شدن این اصل میان دولت‌ها، احتمال آنکه شاهد شکل‌گیری دولت‌های استکباری، استعماری و سلطه‌جو باشیم بسیار اندک می‌شود، زیرا لازمه استکباری بودن یک دولت و برتری طلب بودن آن عدم احترام به حقوق و منافع سایر دولت-ملت‌های تحت سلطه است.

از این منظر، احترام متقابل به معنای احترام به حقوق، منافع، خواست، فرهنگ، عقیده، ملت، قوانین، استقلال، حاکمیت و تمامیت ارضی یک دولت-ملت قلمداد می‌شود، که در صورت رعایت این مهم حتی احتمال وقوع جنگ و منازعه نیز بسیار کم‌رنگ می‌گردد. در واقع، این اصل موجب می‌شود که واحدهای منفک دولت-ملت، در عین اختلاف در منافع، فرهنگ، ملیت و...، در چارچوب هم‌زیستی مسالمت‌آمیز کنار یکدیگر زندگی کنند. در این زمینه، امام خمینی علیه السلام می‌فرماید: «ما با تمام ملت‌ها در صورتی که دخالت در امر داخلی ما نکنند و برای ما احترام متقابل قایل باشند با احترام رفتار می‌کنیم.» (خمینی [امام]، ۱۳۶۷، ج ۴: ۳۸) و نیز، «ما با هر کس که با ما به طور انسانی رفتار کند، ما با او دوست هستیم.» (خمینی [امام]، ۱۳۶۷، ج ۱۱: ۱۴)

۲-۲. اصل همزیستی مسالمت‌آمیز: مطابق این اصل، در واقع، واحدهای منفک

سیاسی، در روابط خارجی خود، اصل را بر منازعه محوری قرار نمی دهند و اختلافات فی مابین را بر اساس راهکارهای «حل و فصل مسالمت آمیز» مرتفع می سازند که در صورت رعایت این اصل، احتمال وقوع جنگ، درگیری و خشونت میان دولت - ملت ها بسیار اندک می شود و مسیر برای تحقق صلح جهانی میسرتر می گردد. در واقع، در این زمینه، اصل فقهی «برائت» قابل بهره گیری است. برای مثال، امام خمینی^ع می فرماید: ^۱ «آنچه غایت تعلیمات اسلامی هست، هم زیستی مسالمت آمیز در سطح جهان است.» (خمینی [امام]، ۱۳۶۷، ج ۱۱: ۲۵۶)

۳-۲. اصل برابری دولت ها: بر اساس این اصل، مناسبات بین المللی، نهادها و رژیم های بین المللی، حقوق و قواعد بین الملل و، در نهایت، نحوه مراجعه و رفتار دولت ها نسبت به یکدیگر باید بر مبنای عدم رجحان و برتری ذاتی دولتی بر دولت یا دول دیگر باشد. به عبارت دیگر، تحقق حقوق و منافع و اهداف هیچ دولتی یا دسته خاصی از دولت ها نسبت به تحقق حقوق و اهداف سایر دول ارجحیت ذاتی ندارد. بنابراین، رعایت اصل برابری دولت ها موجب احترام متقابل و، در نهایت، هم زیستی مسالمت آمیز در عرصه بین المللی است. البته، قابل ذکر است که اگر دولتی اهداف سلطه طلبانه برای خود تعریف کند و به دنبال تحقق منافع غیر انسانی و غیر اخلاقی باشد، این اهداف و منافع نمی تواند با سایر کشورها «برابر» تلقی شود، چون در ذات خود، نقض غرض می کند و متناقض است. در واقع، آنچه باید مبنای برابری دولت ها باشد استقلال، حاکمیت، تمامیت ارضی، حقوق بین المللی و ملیت است. برای مثال، امام خمینی^ع می فرماید: ^۲ «ما با همه ملت های عالم می خواهیم دوست باشیم ... می خواهیم روابط حسنه به احترام متقابل نسبت به هم داشته باشیم.» (خمینی [امام]، ۱۳۶۷، ج ۱۰: ۲۵۲)

۱. «ملت های اسلام ... صلح جویی و زندگانی مسالمت آمیز را با تمام دولت ها و ملت ها طالب می باشند.» (خمینی [امام]، ۱۳۶۷، ج ۱۱: ۲۶۲؛ خمینی [امام]، ۱۳۶۷، ج ۱۸: ۵۶)

۲. امام خمینی^ع همچنین می فرماید: «اسلام با همه کشورهای که در جهان هستند می خواهد دوست باشد و دولت اسلامی با همه ملت ها، با همه دولت ها می خواهد که تفاهم و ارتباط صحیح داشته باشد، در صورتی که آنها متقابلاً احترام دولت اسلامی را مراعات کنند.» (خمینی [امام]، ۱۳۶۷، ج ۸: ۱۱۴؛ خمینی [امام]، ۱۳۶۷، ج ۱۹: ۲۷۴)

۴-۲. صلح ایجابی و پایدار: در این گفتمان، آموزه‌های ایجابی نیز در مورد مفهوم صلح وجود دارد که از درون این گفتمان تولید معنا شده‌اند. برای مثال، صرف نبود تهدید و نبود جنگ و عدم تجاوز نیست که وضعیت «صلح» نامیده می‌شود، بلکه صلح، به صورت ایجابی نیز معنا پیدا می‌کند. در واقع، در این گفتمان، بر صلح پایدار و همه‌جانبه در تمام حوزه‌های انسانی میان جوامع بشری تأکید می‌شود. که این خود به معنای نفی خاص‌گرایی و تأکید بر ماهیت انسانی صلح به عنوان نکته کلیدی در این گفتمان است. همان‌طور که ذکر شد، عوامل ایجاد خشونت و ناامنی از منظر این گفتمان همان ظلم و تبعیض، سلطه‌طلبی، بی‌اخلاقی، فقر و محرومیت و استثمار است که، به صورت ساختاری، احساس ناامنی را نهادینه می‌کند و امکان تحقق صلح پایدار را از بین می‌برد. در چنین شرایطی، اگر صلحی هم ایجاد شود، موقتی، متزلزل و ناعادلانه خواهد بود و دوامی نمی‌یابد؛ صلح باید به صورت ساختاری نهادینه شود و عوامل مذکور، شامل عدالت و اخلاق و انسانیت، از این منظر، می‌توانند این شرایط پایدار صلح امنیت و آرامش را فراهم نمایند. از این رو، به صورت ایجابی، استقرار چنین صلحی مستلزم برقراری عدالت، معنویت، توسعه انسانی پایدار و نبود استکبار و ظلم است. امام خمینی^ع در این زمینه می‌فرماید: «ما در چارچوب قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت به صلحی پایدار فکر می‌کنیم، و این به هیچ وجه تاکتیک نیست.» (خمینی [امام]، ۱۳۶۷، ج ۲۱: ۱۰۲) همچنین، آیت الله خامنه‌ای در این زمینه می‌فرماید: «ما منفعی در جنگ‌افروزی نداریم، منفعت ما در آرامش است.» (خامنه‌ای [رهبری]، ۱۳۸۸، سخنرانی)

۵-۲. اصالت صلح: در این چارچوب، اصل بر صلح در روابط بین‌الملل است، نه جنگ. در واقع، وقوع جنگ نیاز به ضرورت و مشروعیت دارد. در غیر این صورت، از مسیر اصلی منحرف است و مردود تلقی می‌شود. بنابراین، مطابق آیات متعدد قرآن کریم که مبنای عقیدتی سازندگان این گفتمان است و نیز بر مبنای بیانات این افراد، وضع طبیعی و ضروری در روابط بین‌الملل «صلح و همکاری» می‌باشد و برای نیل به آن نیز باید تلاش و مبارزه کرد. از این رو، مسئله جهاد در گفتمان مورد بحث اصالتاً «جهاد دفاعی» است. بدین سبب، جنگ در این نگاه برای دفع متجاوز و مشروع و بر مبنای حقوق و قواعد

پذیرفته شده بین المللی است. برای مثال، امام خمینی ره می فرماید: «ملت های اسلام صلح جویی و زندگانی مسالمت آمیز را با تمام دولت ها و ملت ها طالب می باشند.» (خمینی [امام]، ۱۳۷۸، ج ۱۶: ۲۶) و نیز، «ما، به تبع اسلام، همیشه با جنگ مخالفیم و میل داریم که بین همه کشورها آرامش و صلح باشد، لکن اگر جنگ را بر ما تحمیل کنند، همه ملت مان جنگجو ست.» (خمینی [امام]، ۱۳۷۸، ج ۱۳: ۲۶۱)

به عبارت دیگر، همانطور که ظلم و تبعیض موجب ناامنی و برهم خوردن صلح جهانی می شود، تحقق و رعایت عدالت در مناسبات بین المللی موجب برقراری صلح، جلوگیری از متجاوزان و ظالمان و احساس امنیت در افکار جهانی می شود. از سوی دیگر، در صورت رعایت موازین انسانی و بنا نهادن و تنظیم مناسبات جهانی بر محوریت نیازها و ابعاد و اهداف «انسان» و نیز احترام با اخلاق جهان شمول و پذیرفته شده همگانی، از جمله احترام به حقوق دیگران، پرهیز از ظلم و جنگ و برتری جویی و پذیرش برابری دولت ها و ملت ها، زمینه ایجاد ناامنی کم رنگ می شود و صلح پایدار قابل تحقق است. امام خمینی ره در این زمینه می فرماید:

امیدواریم که صلح جهانی بر پایه استقلال ملت ها و عدم مداخله در امر یکدیگر و مراعات اصل حفظ تمامیت ارضی کشورهای منطقه بنا گردد و هرگونه تعرضی به کشورهای دنیای سوم و اسلامی و به خصوص در این منطقه بر خلاف موازین است که باید پایه و اساس درستی مابین ملت ها باشد. (خمینی [امام]، ۱۳۶۷، ج ۱۲: ۱۵۳)

۲-۶. ضرورت پایبندی به حقوق، قواعد و تعهدات بین المللی: در چارچوب مفهوم سازی پیرامون صلح در این گفتمان، یکی از عوامل و زمینه های تحقق این دو مفهوم در عرصه بین المللی رعایت حقوق و قواعد پذیرفته شده بین المللی و پایبندی به تعهدات از سوی دولت هاست. پایبندی به تعهدات، وفای به عهد و التزام به قراردادهای برای قایلان و معتقدان به این گفتمان و دین اسلام تکلیف شرعی و برای دیگران نیز ضرورت عقلی است. به عبارت دیگر، یکی از پایه های حفظی ثبات، آرامش و نظم و عدالت در عرصه بین المللی قواعد و قوانینی است که در قالب حقوق بین الملل از سوی

همگان پذیرفته می‌شود و عدم پابندی به تعهدات موجبات بحران، جنگ و منازعه بین‌المللی را فراهم می‌کند. به هر حال، در هر منازعه، خشونت و جنگ و ناامنی می‌تواند اثر و ردپایی از نقض تعهدات، قراردادهای و قواعد بین‌المللی یا بین‌الطرفینی را مشاهده کرد. در این زمینه، امام خمینی علیه السلام می‌فرماید: «ما از باب اینکه تابع اسلام هستیم، قراردادهایی که شده است، محترم می‌شماریم.» (خمینی [امام]، ۱۳۷۸، ج ۱۴: ۸۳)

از سوی دیگر، برای نمونه، مطابق آیه ۱۲ سوره توبه، اساساً دلیل اینکه باید با مستکبران مبارزه کرد عدم پابندی آنها به تعهدات و قراردادهای است، چراکه یکی از تبعات این مسئله برهم خوردن صلح و آرامش است. همچنین، می‌توان به آیات ۱ سوره مائده و ۳۴ سوره اسراء به عنوان برخی از مبانی عقیدتی گفتمان اسلامی در رابطه با ضرورت پابندی به حقوق، قواعد و تعهدات بین‌المللی استناد کرد.

۷-۲. همبستگی بین‌المللی در جهت ایجاد صلح و امنیت: با توجه به اهتمام گفتمان

اسلام سیاسی - فقهاتی نسبت به تحقق صلح، آرامش و امنیت پایدار در عرصه جهانی، می‌تواند چنین استنباط نمود که علاوه بر دلایل مذکور در مورد شکل‌گیری همبستگی‌های بین‌المللی، تحقق اتحاد برای صلح و امنیت نیز در این چارچوب توصیه می‌شود. بنابراین، جنس یک همبستگی با حضور بازیگران دولتی و غیردولتی، مسلمان و غیرمسلمان، می‌تواند برای برقراری صلح و امنیت باشد. در نتیجه، در چارچوب مفهوم‌سازی و تئوری‌پردازی منظومه گفتمانی مورد بحث، شکل‌گیری همبستگی و یا ایجاد یک نهاد و رژیم بین‌المللی برای مقابله با دولت متجاوز یا بازیگر جنگ طلب و یا بازیگری که به تعهدات، قراردادهای، حقوق و قواعد بین‌المللی پذیرفته‌نشده پابند نباشد، مورد تأیید و توصیه است. در واقع، می‌توان گفت که این طریق زمینه برای تحقق صلح و امنیت فراهم می‌شود.

بنابراین و در مجموع، از این منظر، شکل‌گیری، همبستگی، اتفاق، رژیم و بلوک‌بندی بین‌المللی، مشروط به اینکه بر اساس استقلال و حاکمیت ملی و با تکیه بر اصل برابری دولت‌ها و ملت‌ها و عدم مداخله در امور داخلی دیگران باشند، نه تنها

بلامانع است بلکه می تواند مفید باشد. برای مثال، امام خمینی^ع، در پاسخ به پیام تبریک رئیس جمهور کره شمالی می نویسد: «از خداوند تعالی، سعادت و رستگاری خلق کره را مسئلت داشته و امیدوارم جمهوری اسلامی ما در همبستگی و اتفاق ملل جهان و آسایش افراد نقش موثری داشته باشد.» (خمینی [امام]، ۱۳۶۷، ج ۷: ۲۸۴)

نتیجه گیری

آنچه که سازندگان، شارحان و قایلان این گفتمان به دنبال تحقق آن در سطح بین المللی هستند، در یک معنا و شمای کلی، نظم جهانی مبتنی بر عدالت و معنویت است. چنین نظمی هم منجر به نفی و از بین رفتن انگاره های ظالمانه استکبار و استثمار و برتری طلبی در عرصه بین المللی می شود و حقوق مشروع بازیگران این حوزه اعم از دولتی و غیردولتی و نیز حقوق ملت ها و نیازهای بشریت به صورت عادلانه مستوفی می شود و هم سبب کنار گذاشتن نگاه ها، تعاریف و تفاسیر صرفاً مادی گرا و ماتریالیستی است و، به جای آن، انگاره ها، آموزه ها و ابعاد معنوی جهان هستی و بشریت مورد توجه و مبنای قرار می گیرد. به عبارت دیگر، از این منظر، اگر بازیگران حوزه روابط بین الملل دو انگاره «عدالت و معنویت» را در تنظیم مناسبات جهانی، رفتار بین المللی، نوع نگاه خود به پدیده ها و فرایندها و نیز تئوری پردازی ها و مفهوم سازی در عرصه روابط بین الملل در نظر گیرند، صلح و امنیت پایدار جهانی برقرار و زنجیره نفی و اثبات های گفتمانی اسلام سیاسی _ فقهاتی محقق خواهد شد. از سویی دیگر، گفتمان مورد نظر مشکلات، کاستی ها، محرومیت ها، بحران ها، منازعات و رفتارهای ظالمانه و جنگ های موجود و نبود صلح پایدار در این حوزه را ناشی از فقدان دو مفهوم «عدالت» و «معنویت» در روابط بین الملل می داند، مفاهیمی که در شکل گیری و حیات جوامع انسانی ضرورت آن نفی شدنی نیست، دو مفهومی که در نظریه های جریان اصلی و بعضی از نظریه های انتقادی حول مسئله صلح یا مورد توجه قرار نمی گیرد یا اینکه به صورت صرفاً مادی به یکی از ابعاد آن توجه می شود.

در پایان، در نظر گرفتن و توجه کافی به ابعاد انسانی مسئله صلح شد تا بتوان به این جمع بندی رسید که گفتمان اسلام سیاسی - فقهاتی این پتانسیل را دارد که نسبت به دیگر تئوری و پارادایم های تئوریک موجود در عرصه روابط بین الملل ارائه دهنده یک تئوری جدید و جامع باشد.



کتابنامه

الف. منابع استفاده شده

آجیلی، هادی (۱۳۸۹). صورت‌بندی گفتمان اسلامی در روابط بین‌الملل، تهران، دانشگاه امام صادق ع.

خامنه‌ای، آیت‌الله سیدعلی حسینی (۱۳۷۰). سخنرانی ۱۵ مهر، khamenei.ir

خامنه‌ای، آیت‌الله سیدعلی حسینی (۱۳۸۵). سخنرانی ۵ دی، khamenei.ir

خمینی [امام]، روح‌الله (۱۳۶۷). صحیفه نور، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ع، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۴، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۵، ۴ و ۳۱

خمینی [امام]، روح‌الله (۱۳۷۸). صحیفه امام، ج ۱۴، ۱۳ و ۱۶.

تاجیک، م (۱۳۸۳). گفتمان، یادگفتمان و سیاست، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

حسینی زاده، سید محمدعلی (۱۳۸۶). اسلام سیاسی در ایران، قم، انتشارات دانشگاه مفید.

سلطانی، س.ع. (۱۳۸۳). «تحلیل گفتمان به مثابه نظریه و روش»، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۲۸.

روزنامه جمهوری اسلامی (۱۳۷۰). ۲۴ شهریور.

عمویی، حامد و حسین خانی، الهام (۱۳۹۰). «دیدگاه‌های رهیافت‌های مختلف روابط بین‌الملل نسبت

به مسئله صلح»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، ش ۱۴.

قوام، عبدالعلی (۱۳۸۶). روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها، تهران، سمت.

گالی، و.ب (۱۳۹۱). فیلسوفان صلح و جنگ، ترجمه محسن حکیمی، تهران، مرکز.

گریفیتس، مارتین (۱۳۸۸). دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر نی.

لینکلتر، اندرو (۱۳۸۶). «مسئله مرحله بعدی در نظریه روابط بین‌الملل از دیدگاه نظریه انتقادی» در:

نواواقع‌گرایی، نظریه انتقادی و مکتب برسازی، ترجمه علیرضا طیب، تهران، دفتر مطالعات

سیاسی و بین‌المللی.

لکزایی، نجف (۱۳۸۹). «فلسفه امنیت از دیدگاه امام خمینی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال

سیزدهم، ش ۳.

مطهری، مرتضی (۱۳۷۴). علل گرایش به ماد‌یگری، تهران، صدرا.

ویلیامز، پل دی (۱۳۹۰). درآمدی بر بررسی‌های امنیت، ترجمه علیرضا طیب، تهران، امیرکبیر.

Booth, K (2007) *Theory of World Security*. New York. Cambridge University Press.

- Mouffe, L (2001) *Hegemony and Socialist Strategy. Toward a Redical Democratic Politics*. London. Sage Publication.
- Ollapally, D. M (1998) "Foreign Policy and Identity Politics, Realist Versuse Culturalist Lessonse". *International Studies*.p 3- 35.
- Richmond, P.Oliver. (2008) *Peace and International Relations*. New York. Rutledge.
- Van Dijek, TEUN A. (2006) "Ideology and discourse analysis". *Journal of Political Ideologies*. 112. P 115-140.
- Wyn Jones, R.Ed (2001) *Critical Theory And World Politics*. London. Lynne Rienner Publishers. Inc.
- Hansen Lene. (2006) *Security as Practice. Discourse analysis and the Bosnian war*. New York. Routledge.

ب. منابع رجوع شده

- خمینی [امام]، روح‌الله (۱۳۶۲). *در جستجوی راه/زکلام/امام*، دفتر چهاردهم، چاپ اول، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- سایت سخنرانی‌های رهبر معظم انقلاب اسلامی، lerder.ir
- مصباح، محمدتقی (۱۳۸۳). *حقوق و سیاست در قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

